

# ویتگنشتاین



## حکمت

مریم خدادادی

### اشاره:

ویتگنشتاین و حکمت، ترجمه‌ای است از Wittgenstein und Weisheit نوشته کهل هامر که در سال ۲۰۰۷م در اشتوتگارت منتشر شده است.

کتاب ویتگنشتاین و حکمت - که در اصل به زبان آلمانی منتشر شده و ترجمه فارسی آن به‌زودی از طرف انتشارات هرمس به بازار کتاب می‌آید - در پی آشکار ساختن جنبه حکمی و به تعبیر دقیق‌تر، جنبه حکمت‌آمیز اندیشه و زندگی لودویگ ویتگنشتاین، فیلسوف مشهور و بسیار مهم سده بیستم است. نویسنده نمی‌خواهد ادعا کند که تفکر ویتگنشتاین یکسره حکمی است و خود او حکیم، اما می‌کوشد نشان دهد که این فیلسوف به معنایی راهرو فلسفه به معنای سنتی کلمه، یعنی دوستداری حکمت، بوده است، یا دست‌کم چنین تفسیری از او هم در کنار تفسیرهای دیگر موجه است. کتاب، گذشته از پیشگفتار و توضیحات روشی و کتاب‌شناختی، متشکل از مقدمه و چهار فصل است که مختصری از مضامین آنها به‌ترتیب گزارش می‌شود.

مقدمه کتاب متشکل از سه بخش است: در بخش اول، ذیل عنوان «درباره حکمت»، تلقی‌ای عام و به اصطلاح عقل سلیمی از حکمت توضیح داده می‌شود که نویسنده در پژوهش خود مینا قرار داده است؛ طبق این تلقی، و نه تعریف، حکمت عبارت است از علم و شناختی - نه لزوماً تعلیمی - که مرتبط با مسائل عملی زندگی و اصطلاحاً کاربردی است، در واقع هم به کار گرفته می‌شود و همراه با عمل است، و هدف اصلی‌اش زندگی «خوب» است. بخش دوم مقدمه به سابقه و زمینه موضوع ویتگنشتاین و حکمت می‌پردازد و معدود اشارات پیشینیان به این موضوع را معرفی می‌کند؛ چنان‌که بر می‌آید، جنبه حکمت‌آمیز تفکر و شخصیت ویتگنشتاین پیش از کتاب ویتگنشتاین و حکمت مغفول بوده است. بخش سوم مقدمه هم نگاهی است کلی و اجمالی به چهار فصل رساله.

اما فصل یک که به معرفی و شرح مختصر موضوعی اختصاص دارد که ویتگنشتاین در آنها واژه «حکمت» یا واژه‌ای هم‌خانواده با آن را به کار برده است؛ این مواضع - در یادداشت‌ها و گفتگوها و نامه‌های او - حدود بیست مورد است. (حکمت، موضوعی نبوده است که ویتگنشتاین در دوره‌ای به طور خاص درباره‌اش اندیشه‌ورزی کرده و نکته‌های فراوان نوشته باشد، سخنان او در این باره اندک است و استطرادی.) بر مبنای همین معرفی است که در پایان فصل، تلقی کلی ویتگنشتاین از حکمت توضیح داده می‌شود، فهمی که با برداشت فهم عرفی مینا قرار گرفته در کتاب کاملاً سازگار است؛ مطابق این تلقی، حکمت - همچون سایر امور ناگفتنی از دید ویتگنشتاین - باید در رفتار آدمی یا در اثر او تجلی و تجسم بیابد نه اینکه مستقیم به زبان بیاید و موعظه شود. حکمت نیز، همچون اخلاق و دین و هنر امری است ناگفتنی؛ امری است نشان‌دانی.

فصل دوم - که به زعم خود نویسنده مهم‌ترین فصل پژوهش است - به «فلسفه» ویتگنشتاین می‌پردازد. عنوان بخش اول این فصل «راه فلسفیدن» است؛ در این بخش مراحل روش فلسفی ویتگنشتاین و هدف‌های آن معرفی و به پیوند نزدیک آنها با حکمت اشاره می‌شود. مؤلفه‌هایی از روش فلسفی ویتگنشتاین - که به زعم نویسنده آن را حکمت‌آمیز می‌کنند - عبارت‌اند از: تأکید بر بلد بودن و سردرآوردن برای حل مسئله فلسفی؛ اهمیت "دیدن"، دیدن همان چیزهایی که چون مقابل چشمانمان قرار دارند آنها را نمی‌بینیم؛ توصیف به جای "تبیین"، که کار علم است نه فلسفه؛ یادآوری امور آشنایی که از قضا به علت همین آشنایی‌شان فراموششان کرده‌ایم؛ دید کلی و روشنی



که به ما فهم امور را می‌دهد نه اطلاع جدیدی درباره آنها. عمل کردن به این روش فلسفی مستلزم "غلبه بر اراده" است و نتیجه آن حل قاطع مسئله، یعنی همان انحلال است و درمان و صلح در افکار و عدالت نسبت به "واقعیات". اینها همه تعابیر خود ویتگنشتاین است و نویسنده سخنان ویتگنشتاین درباره آنها را گزارش می‌کند و در تأیید تلقی خود از روش فلسفی ویتگنشتاین به کار می‌گیرد.

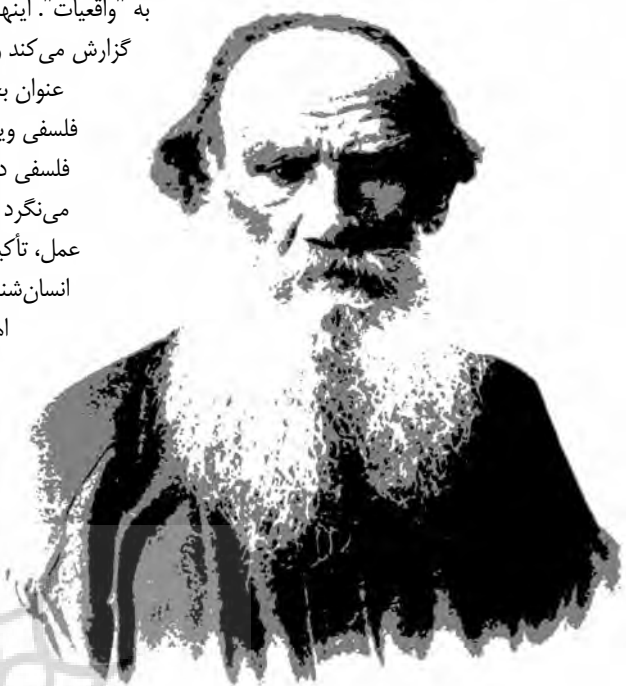
عنوان بخش دوم از فصل دو "ساختار فلسفه" است و در آن، جنبه‌های حکمت‌آمیز تفکر فلسفی ویتگنشتاین معرفی می‌شود. البته نویسنده، تفکر ویتگنشتاین را همچون "نظام"ی فلسفی در نظر نمی‌گیرد؛ صرفاً از منظری دیگر، متفاوت با منظر بخش اول، به این تفکر می‌نگرد و می‌کوشد جنبه‌های حکمت‌آمیزش را نشان دهد: تأکید بسیار بر پراکسیس و عمل، تأکید بر تفاوت و تکرر، وجه خودشناسی در ایده سولیپسیسم (خود تنها انگاری)، وجه انسان‌شناسی در روان‌شناسی فلسفی، وجه اگزستانسیل، وجه تربیتی، وجه هنری و ادبی، اهمیت اقناع و وجه جدلی، اهمیت طنز، اهمیت دیالوگ، و نهایتاً این واقعیت که تفکر ویتگنشتاین را نمی‌شود ذیل هیچ "ایسم"ی گنجانده و فلسفه برایش "شغل" نبود بلکه نوعی زیستن بود، همه شواهدی است که به زعم نویسنده تفکر ویتگنشتاین را در ادامه سنت‌های حکمی قرار می‌دهد.

بخش پایانی از فصل دو با عنوان «ویتگنشتاین: دیدگاهی حکمی؟» بر اساس آرای دو بخش پیشین، به دلیلی پیشنهاد می‌کند برای اثر مشهور نورمن مالکوم: ویتگنشتاین: دیدگاهی دینی؟ به نظر مالکوم، میان فهم ویتگنشتاین از گرامر زبان (بخوانیم تفکر فلسفی او)، و دید او نسبت به مقومات حیات دینی چهار تناظر وجود دارد. اول، در هر دو برای تبیین پایانی هست؛ دوم، در هر دو تمایلی هست به متحیر شدن در وجود چیزی؛ سوم، در هر دو مفهوم بیماری راه می‌یابد؛ چهارم، در هر دو کاری کردن، عملی انجام دادن، بر فهم و استدلال نظری تقدم دارد. به نظر نویسنده ویتگنشتاین و حکمت شواهد مالکوم برای "دینی" خواندن دیدگاه ویتگنشتاین را بهتر است نشانه‌هایی از "حکمت‌آمیز" بودن آن تلقی کنیم و به این نحو در این سخن ویتگنشتاین - که اثر مالکوم در شرح و توجیه آن است - تناقضی م: من آدم دین‌داری نیستم، ولی نمی‌توانم هر مسأله‌ای را از دیدگاهی دینی نبینم.

فصل سه، عنوان "زندگی" را بر خود دارد و متشکل از سه بخش است. بخش اول به موضوع خودشناسی - مؤلفه بسیار مهم حکمت - و خود انتقادی می‌پردازد و اهمیت آنها را نزد ویتگنشتاین نشان می‌دهد. ویتگنشتاین پیوسته در پی شناخت بهتر خود بود و در این راه با دقتی عجیب افکار و رفتار خود را زیر نظر و تأمل می‌گرفت و از هیچ انتقادی درباره خود دریغ نمی‌کرد؛ نویسنده در این بخش جلوه‌های این وجه از شخصیت ویتگنشتاین را در آثارش نشان می‌دهد.

بخش دوم از فصل سه به مؤلفه‌های اصلی زندگی سعادت‌مندانه نزد ویتگنشتاین می‌پردازد و نشان می‌دهد که تا چه حد به زندگی سعادت‌مندانه در سنت‌های حکمی سابق نزدیک است؛ این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از: رضایت از زندگی، زندگی در حال، زندگی هماهنگ (خاصه در این بخش است که اثرپذیری ویتگنشتاین از داستایوفسکی، مشخصاً کتاب برادران کارامازوف، و از تولستوی آشکار می‌شود). وجود تناظر میان برخی از مؤلفه‌های زندگی سعادت‌مندانه نزد ویتگنشتاین و فلسفه‌ورزی مطلوب او، از نظر نویسنده نشانه دیگری است بر حکمت‌آمیز بودن تفکر ویتگنشتاین؛ "رضایت" برای ویتگنشتاین هم در زندگی مطرح است هم در فلسفه - چنان که نویسنده شواهد این امر را می‌آورد.

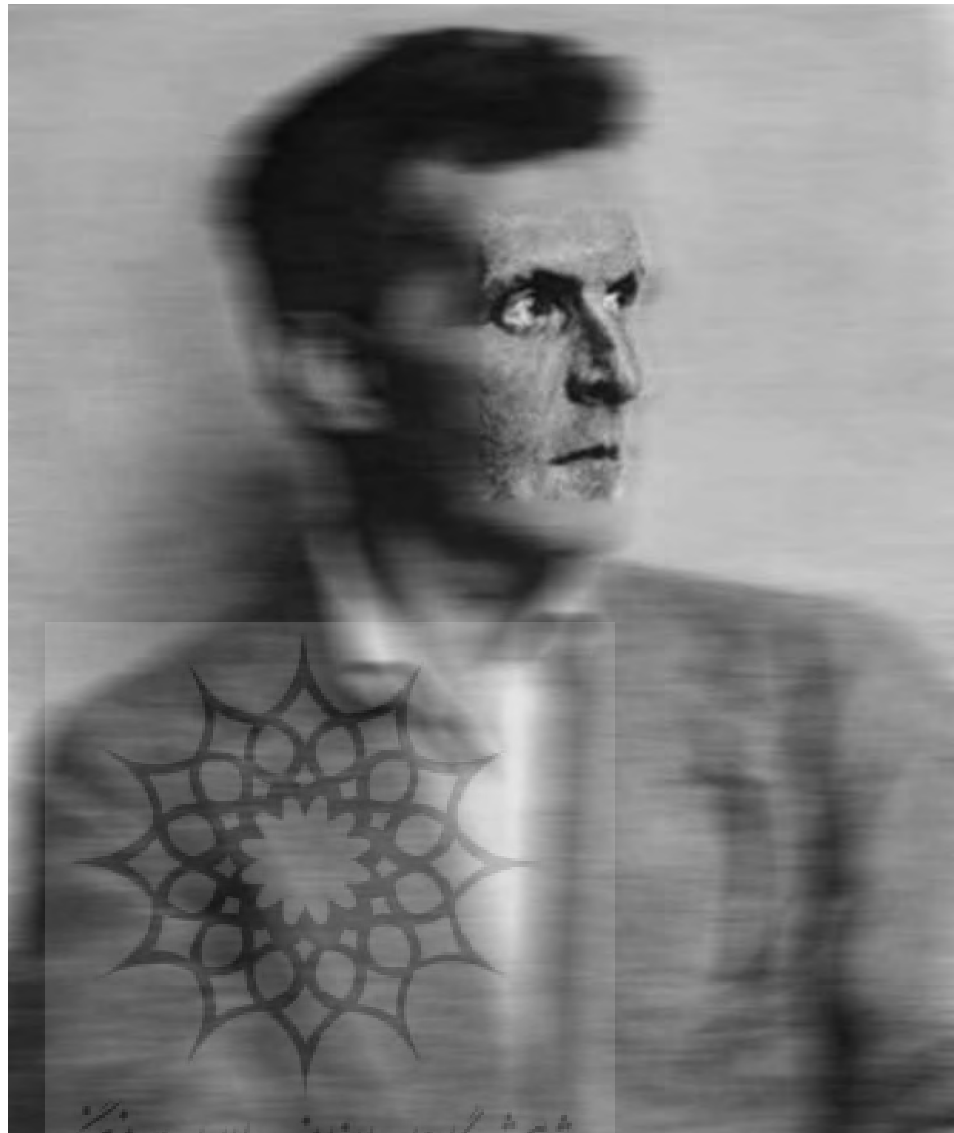
موضوع بخش سوم از فصل سه تلاش و تقلا می‌ماد ویتگنشتاین در پی یک زندگی "خوب" و اخلاقی است؛ به زعم نویسنده، این امر نیز زندگی ویتگنشتاین را با حکمت مرتبط می‌سازد. دغدغه خودشناسی ویتگنشتاین و همراه با آن، انتقاد مدام او از افکار و اعمال و شخصیت خود - که ذکرش رفت - در واقع برخاسته از همین تلاش پیوسته برای اصلاح خود و زیستن خوب و اخلاقی بود.



نویسنده نمی خواهد  
ادعا کند که  
تفکر ویتگنشتاین  
یکسره حکمی است و  
خود او حکیم،  
اما می کوشد نشان دهد  
که این فیلسوف  
به معنایی راهرو فلسفه  
به معنای سنتی کلمه،  
یعنی دوستداری حکمت،  
بوده است، یا دست کم  
چنین تفسیری از او هم  
در کنار تفسیرهای دیگر  
موجه است.

در این کتاب  
اثرپذیری ویتگنشتاین  
از داستایوفسکی،  
مشخصاً کتاب  
برادران کارامازوف،  
و از تولستوی  
آشکار می شود.

وجود تناظر میان  
برخی از مؤلفه‌های  
زندگی سعادت‌مندانه  
نزد ویتگنشتاین و  
فلسفه‌ورزی مطلوب او،  
از نظر نویسنده  
نشانه دیگری است بر  
حکمت‌آمیز بودن  
تفکر ویتگنشتاین.



فصل چهار با عنوان ویتگنشتاین حکیم؟ با پاسخ به این سؤال مقدر آغاز می شود که آیا نویسنده مدعی است که ویتگنشتاین حکیم بوده است؟ پاسخ البته "آری" نیست و برخی از اعمال و ویژگی‌های غیرحکیمانه او هم ذکر می شود، ولی نویسنده لحظات و لمحات حکمت‌آمیز بسیاری در زندگی ویتگنشتاین می یابد و او را دست کم فیلسوف، به معنای دوستدار حکمت می شناساند. در بخش اول این فصل برخی از رفتارها و واکنش‌های حکیمانه ویتگنشتاین در مقابل شاگردان و دوستان و آشنایانش گزارش می شود؛ این بخش با دو نمونه شاخص آغاز می شود: رابطه ویتگنشتاین با دروری و با نورمن مالکوم، دو تن از نزدیک‌ترین دوستان و شاگردانش.

بخش پایانی از فصل چهار، و کل کتاب، متشکل است از حدود دویست و پنجاه سخن کلمات قصارگونه از ویتگنشتاین که به نظر نویسنده حکمت‌آمیز رسیده‌اند و نشانه‌ای گویا هستند از حیات حکیمانه او. اولین سخن نقل شده، مربوط به سال ۱۹۱۲ و از نامه‌ای خطاب به برتراند راسل، این است: «با تکرار کردن، گفته‌های ناروشن ذره‌ای روشن‌تر نمی شوند!!». آخرین سخن نقل شده نیز، مربوط به سال ۱۹۵۱ و خطاب به دروری، این است: «کارتان به هر جا می خواهد بینجامد، فکر کردن را کنار نگذارید.»

پژوهش ویتگنشتاین و حکمت - متناسب با موضوع و نیز بداعت آن - عمدتاً مبتنی است بر آثار خود ویتگنشتاین، و روش آن تفسیر متن با متن. با این حال، به مناسبت به آثار توضیحی و تفسیری بسیاری اشاره و ارجاع داده شده است. همچنین، تفکیکی میان ویتگنشتاین اول و دوم ایجاد نشده و پژوهش ناظر به همه دوره‌های تفکر و زندگی ویتگنشتاین است.